

الوس جغتای (۶۲۴ - ۷۶۳ق)

دکتر امیر تیمور رفیعی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی محلات

چکیده

ماوراءالنهر از زمان یورش چنگیز (۶۱۶ق) تا ظهور امیر تیمور گورکانی (۷۷۱ق) یکی از سیاه ترین روزگاران تاریخ اجتماعی خود را سپری کرد. یورش‌های ویرانگر چنگیز باعث نابودی زنجیره‌ای از شهرها و آبادی‌های آن سرزمین، که پیش از آن از رونق و شکوفایی کم نظیری برخوردار بودند، گردید. در دوران جانشینان چنگیز نیز این روند تداوم یافت. پس از مرگ چنگیز (۶۲۴ق) ماوراءالنهر و برخی دیگر از سرزمین‌های همجوار آن، که به الوس جغتای مشهور است، سهم جغتای، دومین فرزند چنگیز، گردید. جغتای از سال ۶۲۴ق تا ۶۴۰ق. بر این سرزمین اعمال قدرت کرد. ماوراءالنهر که یکی از دلگشا ترین و زیباترین مناطق ایران پیش از یورش مغول‌ها، خصوصا در عهد سامانیان، بود و شهرهای مهم آن سمرقند و بخارا مهد فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی به‌شمار می‌رفت، در اثر یورش مغول‌ها و استمرار حاکمیت جغتایان بر این سرزمین، به ویرانی کشیده شد. خاندان جغتای تا پایان دوران فرمانرواییشان (۷۱۳ق) به صورت صحرائشینی و بیابانگردی به حیات سیاسی خود در این سرزمین ادامه دادند. در واقع آنها مظهر و نماینده مغول‌های واپس مانده و سستی باقی ماندند. انحطاط سیاسی جغتایان از زمان روی کار آمدن قزاق سلطان (۷۳۳ق)، که توام با یک دوره جنگ‌های خون بار داخلی شد، آغاز گردید. دخالت یکی دیگر از طوایف مهم مغول به نام دوغلات‌ها برای بر نشاندن تغلق تیمورخان، یکی از نوادگان جغتای، به منصب خانی اولوس جغتای موفقیت پایایی را به همراه نداشت. مرگ وی در سال ۷۱۳ق. بدون تردید پایان یافتن حاکمیت تقریبا یکصد و چهل ساله جغتایان بر ماوراءالنهر بود. و تنها ۹ سال بعد امیر تیمور گورکانی بر تخت سلطنت ماوراءالنهر بر نشست. (۷۷۱ق).

کلید واژه‌ها: چنگیزخان، جغتای، ماوراءالنهر، اولوس جغتای، محمد خوارزمشاه، سمرقند، بخارا، تغلق تیمور، امیر حسین قزغنی، امیر تیمور.

مقدمه

هنگامی که سلطان محمد خوارزمشاه سرگرم براندازی حکومت‌های موجود در خراسان؛ ماوراءالنهر و ترکستان بود؛ و تصمیم داشت مرزهای خود را به درون شهرهای آسیای مرکزی نیز گسترش دهد؛ ناگهان با ظهور قدرتی جدید رویاروی شد. این قدرت که از درون استپ‌های مغولستان سر بر کشیده بود؛ مقدر بود در زمانی نه چندان دراز نه تنها بساط حکومت خوارزمشاهی را در هم بپیچد بلکه سراسر سرزمین‌های اسلامی را نیز منکوب سم ستوران مغول نماید. و این در حالی بود که تفرقه و چند دستگی در سرزمین‌های اسلامی به شدت حکمفرما بود. این قدرت جدید توسط تموچین (چنگیزخان) فرزند یسوگای بهادر؛ از ایل برجیقین و استخوان قیات (یکی از شعبه‌های مهم قوم مغول) بنیان گذاری شد. خوشبختانه داستان چگونگی برکشیده شدن تموچین به مقام خانی و تلاش وی برای گرد آوری تمام قبایل صحرانورد آسیای مرکزی از مغول و ترک و تاتار گرد یک امپراتوری سازمان یافته به روشنی در منابع آن روزگاران ثبت و ضبط است. از این روی مورخان و محققان شرقی و غربی بسیاری تاکنون توانسته‌اند این پدیده مهم تاریخی را از زوایای گوناگون مورد بررسی و پژوهش قرار دهند. برای شناخت و درک دقیق این پدیده سرنوشت ساز تاریخی باید به منابع و تحقیقات مورد نظر رجوع شود.

در این پژوهش کوشش براین است تا اوضاع سیاسی - نظامی ماوراءالنهر از آغاز یورش چنگیز تا ظهور تیمور، ولو به اجمال، مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد. هدف اصلی این تحقیق پاسخ به این پرسش هاست که، چرا چنگیز خان به شهرهای ایران یورش آورد؟ و پیامد یورش مغول‌ها به ماوراءالنهر، به لحاظ سیاسی - اجتماعی چه بود؟ اولوس جغتای چگونه شکل گرفت و ویژگی‌های سیاسی - اجتماعی آن چه بود؟ و بالاخره این که ماوراءالنهر از یورش چنگیز تا ظهور تیمور دچار چگونه سرنوشتی گردید و چه وقایع تلخ و خون باری را در پس پشت گذاشت؟ نخست اصلی ترین علت یورش چنگیز و مغول‌ها به ماوراءالنهر و پیامدهای ناشی از آن تبیین شده، سپس چگونگی روند شکل گیری اولوس جغتای و خصوصیات سیاسی - نظامی آن حکومت مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. و در پایان نیز علل انحطاط سیاسی الوس جغتای و ظهور تیمور در صحنه سیاسی

ماوراءالنهر، که آغازگر فصل جدیدی برای آن منطقه در تمام تاریخ گذشته‌اش به شمار می‌رود، مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته است.

یورش چنگیز به ماوراءالنهر

چنگیز خان (۵۶۱ - ۶۲۴ ق / ۱۱۵۵ - ۱۲۲۷ م) در سیزده سالگی پدرش را از دست داد و از همان زمان سال‌های رنج آور و روزهایی سخت، مشقت بار و پیر از بدبختی برای وی و خانواده‌اش آغاز شد. اما وی با سخت کوشی و تلاشی جانکاه موفق شد رهبری خانواده‌اش را بر عهده بگیرد و به کمک رئیس قبیله کرائیت‌ها یعنی طغرل (ملقب به اونگ خان) که با پدرش دوستی دیرینه داشت، دشمنان خود را یکی پس از دیگری شکست داده و به همین دلیل اعتبار چنگیز نزد خان کرائیت روز به روز بیشتر شد. وی در مدت هفت یا هشت سالی که در خدمت اونگ خان به سر برد، به واسطه احترامی که خان کرائیت برای او قائل بود، به شدت مورد حسد امرای اونگ خان قرار گرفت. جاموقه که از جمله امرای اونگ خان بود بیش از همه کینه چنگیز را در دل داشت و آنچنان از وی نزد خان کرائیت بدگوئی کرد که در نهایت وی نسبت به چنگیز بدبین و بد دل شد. سرانجام چنگیز به ناچار از اونگ خان جدا شده در جنگ سختی که در سال ۵۹۹ ق میان آنها در گرفت اونگ خان شکست خورده آواره بیابان‌ها شد و سپس به دست امرای قوم نایمان که دشمن وی بودند به هلاکت رسید. (۱)

چنگیز خان در سال ۶۰۲ ق / ۱۲۰۶ م تمام قبایل ترک و مغول ساکن مغولستان را متحد کرده و حکومتی منطقه‌ای تشکیل داد. وی در کنار رود انون اجتماع بزرگی (قوریلته‌ای) ترتیب داد؛ که در آن همه خویشان، یاران و اشراف مغولی دعوت شده بودند. این مجمع بزرگان به منظور سازمان دادن و شکل دادن به امپراتوری تازه تاسیس تشکیل گردیده بود. در آن مجمع تموجین به خاقانی قوم مغول برگزیده شد و لقب چنگیز خان دریافت کرد. (۲) زندگی ایلات و قبایل صحرانورد مغول چیزی جز جنگ و غارت و کشتار نبود؛ پس همین که مغولستان به اطاعت چنگیز درآمد و قبایل ترک و مغول همه مطیع فرمان او شدند؛ وی متهورانه تصمیم گرفت با کمک تمامی صحرانوردان مغولستان به شهرهای آباد و مسکون همسایه حمله کند. او در فکر تاسیس یک امپراتوری دیگری از صحرانوردان بود. اما وی برای تشکیل این امپراتوری با تسخیر کدام سرزمین می‌بایست کار خود را آغاز نماید؟ برطبق گزارش منابع آن روزگار هدف اصلی و اولیه چنگیز خان بنا به دلایل تاریخی

تسخیر سرزمین چین بوده است، اما پیشروی‌های محمد خوارزمشاه در آن سوی سیحون و برانداختن قراختائیان در ماوراءالنهر و ترکستان در عین اینکه قلمرو این دو فرمانروا را به یکدیگر متصل کرد، ولی هنوز چنگیز انگیزه لازم برای یورش آوردن به ممالک خوارزمشاهی را به دست نیاورده بود. این تنها اقدامات بعدی محمد خوارزمشاه بود که توجه چنگیز را به خود معطوف نمود. این چنین به نظر می‌رسد که فرمانروای مغول در آغاز نظر خصمانه‌ای نسبت به حکومت خوارزمشاهی نداشته است. زیرا او قادر نبود در یک زمان در دو جبهه مختلف، سرزمین چین و ممالک خوارزمشاهی، به جنگ بپردازد و از طرفی فتح چین برای وی از هر نظر از اولویت بیشتری برخوردار بود. چنگیز خان در عمل و رفتار وانمود می‌کرد که خواهان دوستی و برقراری ارتباطات بازرگانی با محمد خوارزمشاه است. با همین نیت گروهی را به عنوان بازرگان و تاجر به رسالت نزد محمد خوارزمشاه فرستاد. ولو بر طبق نظر برخی مغول شناسان بپذیریم که در میان تاجران اعزامی چنگیز خان جاسوسانی نیز بوده باشند؛ (۳) ولی این معقول و مطلوب نبود که غایر خان حاکم اترار به دستور محمد خوارزمشاه و یا شخصاً، دستور غارت کالاهای بازرگانان و قتل عام آنها را صادر کند. این رفتار سیاسی ناپسند آنچنان خشم چنگیز را برانگیخت که کینه عمیقی از محمد خوارزمشاه به دل گرفت و با گردآوری نیروی جنگی عظیمی، خود را برای جنگ علیه او به ماوراءالنهر و خراسان کشانید. و بلایی سخت مصیبت بار برای مردم آن شهرها به ارمغان برد. چنگیز دستور داد تا زمان دستگیری یا قتل محمد خوارزمشاه خاک ماوراءالنهر، خراسان، خوارزم و هر شهری را که محمد بدان پا می‌گذاشت به توبره کشند. از سال ۶۱۶ تا سال ۶۲۴ یعنی سال مرگ چنگیز شهرهای آباد و پر رونق ماوراءالنهر و خراسان با خاک یکسان شد. بخارا در سال ۶۱۶ مورد هجوم واقع شد و مردم آن شهر مورد قتل و غارت قرار گرفتند. در سال ۶۱۷ مغول‌ها به سمرقند هجوم آوردند و آن را به کلی ویران کردند و امرا و سپاهیان و مردمان بسیاری را کشتند. پس از آن نوبت به خوارزم (۶۱۸ ق) رسید؛ لشکریان مغول پس از فراغت از کشتار شروع به غارت کردن و ویران ساختن بقایای خانه‌ها و محله‌های شهر خوارزم نمودند. این شهر روزگاری محل تجمع مردان و زنان علم و ادب و و رزم بود؛ اما به قول جوینی پس از حمله مغول‌ها این شهر " نشیمن بوم و زغن شد." (۴) به همین ترتیب شهرهای خجند، فناکت، اترار، مرو، بلخ، نخشب، طالقان، هرات، نیشابور و سایر شهرهای خراسان و عراق عجم یکی پس از

دیگری مورد یورش وحشیانه مغول‌ها قرار گرفت و به شدت قتل و غارت شد. از مهم‌ترین نتایج اجتماعی یورش مغول‌ها به ماوراءالنهر و خراسان امحای منظم جمعیت بومی در مجموعه‌ای از شهرها و بایر و ویران کردن کلیه آن نواحی، و همچنین پخش و پراکندگی نژاد ترک و مغول در آن مناطق بود. (۵)

هنگامی که مغولان در سال ۶۱۶ ق اولین یورش‌های خود را به ماوراءالنهر آغاز نمودند، محمد خوارزمشاه از مصیبت عظیمی که در نتیجه بی‌تدبیری و کبر و غرور برایش ایجاد شده بود آن چنان به حیرت و درماندگی افتاده بود که قادر به هیچ اقدام و عملی نشد. او بزدلانه به هر طرف می‌گریخت؛ ابتدا به طرف بلخ فرار کرد و از آنجا به خراسان غربی رفت و در نیشابور پناهگاهی یافت. چون رعب و وحشت او دائما رو به فزونی بود، به قزوین که در شمال غربی عراق عجم و دورترین نقطه مخالف سرحدات کشورش واقع بود گریخت. جبه و سوبوتای سرداران چنگیز به دنبال محمد خوارزمشاه به شهرهای طوس و دامغان و سمنان یورش برده آن شهرها را غارت کردند. آنها در تعقیب محمد به عراق عجم وارد شدند و ری را تصرف کردند. مردان بالغ کشته شدند و زنان و اطفال را به غلامی بردند. سپس سرداران چنگیز با شتاب به طرف همدان رفتند ولی محمد خوارزمشاه از آنجا نیز گریخته بود. آنها به قزوین و زنجان رفتند و آن شهرها را نیز تخریب نمودند. سرانجام محمد بخت برگشته و زبون به جزیره آبسکون پناه برد و از فرط استیصال و بیچارگی در سال ۶۱۷ ق مرد. (۶) از آن پس سراسر شهرهای ایران به بهانه سرکوب بقایای خوارزمشاهیان، که جلال الدین فرزند محمد خوارزمشاه رهبری آنها را برعهده گرفته بود، به تسخیر مغول‌ها درآمد و غارت شد. این یورش‌ها طی چندین مرحله به اجرا درآمد که شرح آنها به تفصیل در منابع تاریخی آمده است. این یورش‌ها همچنان تا سال ۶۵۶ ق یعنی فتح بغداد، آخرین کانون مقاومت حکومت‌های اسلامی، تداوم یافت. مغول‌ها در طی این مدت خوارزمشاهیان، اسماعیلیان و از همه مهم‌تر خلافت عباسی بغداد را منقرض کردند. ایلات ترک و مغول گروه گروه با احشام و ایل و تبار خود به شهرهای ایران سرازیر شدند و ملت مسلمان آن را مقهور نمودند. آنها به زودی حکومتی جدید موسوم به ایلخانان (۶۵۶ - ۷۳۶ ق) در ایران تشکیل دادند، اما ماوراءالنهر از قلمرو ایلخانان جدا ماند و نوادگان فرزند دوم چنگیز یعنی جغتای حاکم آن ایالت شدند.

چنگیز خان در سال ۶۲۴ ق/ ۱۲۲۷ م هنگامی که خود را برای حمله به چین شمالی

آماده می‌ساخت خواب وحشتناکی دید که آن را به نزدیکی مرگ خویش تعبیر نمود. از همین زمان بیمار شد و روز به روز ضعیف تر و رنجورتر شد. به ناچار فرزندان و نوادگان خود را احضار نمود و آخرین وصیت‌های خود را به آنان ابراز نمود. جوجی مدتی قبل در گذشته بود اما فرزندان او به همراه جغتای و اوکتای در بالین پدر حاضر شدند. چنگیز روی به فرزندان نموده و به آنان گفت: " قوت جوانی به ضعف پیری و ناتوانی مبدل شد و استواری قامت شباب به انحنای شیب و هرم معوض گشت و سفر آخرت؛ که امری است ناگزیر نزدیک است. و من به قوت یزدان و تائید آسمانی مملکت عریض بسیط، که از میانه آن به هر طرف یک ساله راه است، جهت شما مسخر و مستخلص گردانیدم. اکنون وصیت آن است که شما به دفع دشمنان و ترفیع مرتبه دوستان یک دل و یک زبان باشید. تا روزگار به ناز و نعمت گذرانید و چون دولت منوط به اتفاق و ائتلاف است و شقاوت مربوط به افتراق و اختلاف، اگر بنای حکومت شما بر موافقت و مطابقت ممهد و مؤسس بود به وضع یاسا و یوسون من قیام نمائید تا دامن آخرالزمان از تسلط خصمان و تغلب دشمنان و شماتت اعداء و نکابت اضداد در ضمان امان باشید. اگر طریقی دیگر مثل عناد و مخالفت مسلوک دارید شاید که چمن این دولت از نکباء نکبت چنان وهن و زبونی یابد که به طول مدت حضرت و نصرت نپذیرد. " (۷)

سپس اندرزهای دیگری نیز به فرزندان خود داد که شرح آنها در کتب تاریخی آمده است. آنگاه رو به آنان کرده و گفت که من اکنون اوکتای را به خانی برگزیده و زمام امور کشورداری را به دست با کفایت او سپردم سپس فرمان داد تا میان اوکتای و برادران بیعت نامه‌ای نوشتند که هرگز از آن سر بر نیچند. چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه همچنان در برخی از شهرهای ایران در تکاپو و تلاش برای کسب مجدد قدرت بود، چنگیز خان امیر قراچار نویان را وصیت نمود که به عنوان وزیر و مشاور و پدر در کنار جغتای به ماوراءالنهر رفته و: " چنانچه در زمان حیات من به ضبط امور مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت قیام می‌نمودی باید که بعد از فوت من به جغتای همان مسلوک داری و او را به فرزندی قبول کنی و در این باب فرمود تا عهد نامه‌ای نوشتند و از جانبین خطوط خود بر آن نهادند. " (۸)

بعد از اینکه چنگیزخان آخرین وصایای خود را به جای آورد به فرزندان و نوادگان خود گفت مرگ مرا پنهان ساخته و برایم گریه و زاری مکنید تا دشمنان آگاه نشوند و بر شما

دلیر و جسور نگردند. عاقبت وی در رمضان سال ۶۲۴ / اوت ۱۲۲۷ در سن ۶۳ سالگی رخ بر نقاب خاک کشید. (۹)

بعد از وفات چنگیز شاهزادگان، امراء و بزرگان خاندان وی بر وفق فرمان وی عمل کردند. و مدتی مرگ او را مخفی کردند. اما چند صباحی بعد مراسم عزاداری برپاساخته و به سوگواری پرداختند. پس از مراسم سوگواری آنها به یورت‌های خود بازگشته و به اداره اولوس خود مشغول شدند. بعد از اینکه دو سال از مرگ چنگیز خان گذشت، در اول بهار ۶۲۶ ق / ۱۲۲۹ م یکدیگر را از اطراف و اکناف خبر کردند و در اردوی چنگیز گردآمده تا برای انتخاب جانشین وی تصمیم‌گیری به عمل آورند. در آن قوریلتهای تصمیم گرفته شد پیش از آنکه اوضاع امپراتوری بحرانی تر شده و فرصتی پیش آید که بازماندگان سلسله‌های پیشین، همچون خوارزمشاهیان سر برآورده و ممالک سابق از دست رفته را مجدداً تصاحب نمایند، مسئله جانشینی را فیصله دهند و یک نفر را به عنوان خان بزرگ تعیین نمایند. شرکت کنندگان در آن قوریلتهای عبارت بودند از پسران جوجی: باتو و برکه و دیگران، برادران چنگیز، اوتچگین و بیلگوتی، امیر قراجار نوین از بیش بالیغ، جغتای با تمامی پسران و نوادگانش، اوکتای با فرزندان و خانواده‌اش، تولوی و سایر شاهزادگان و امراء و فرماندهان لشکر. در نهایت پس از بحث و بررسی‌های به عمل آمده اعضای مجمع مطابق وصیت چنگیز عمل کرده و اوکتای را به قانای برگزیدند. (۱۰) به محض اینکه اوکتای بر تخت قانای نشست لشکریان را تقسیم کرده و هریک را برای فتح سرزمین‌های ناگشوده در آسیا و اروپا روانه ساخت. تحت فرمانروائی اوکتای امپراتوری مغول همچنان به گسترش خود ادامه داد. چون در ایران هرج و مرج و کشمکش‌های نظامی میان مدعیان قدرت همچون جلال الدین خوارزمشاه، رهبران اسماعیلی در الموت و سایر قلاع و خلافت عباسی در بغداد، همچنان شعله ور بود اوکتای فرصت را مغتنم شمرده جورماغون نوین را با لشکری سی هزار نفری به طرف ایران روانه کرده و خود با لشکریانش و به همراهی جغتای و تولوی به چین شمالی یورش بردند. نبردهای سخت و خونینی مابین لشکریان مغول و التون خان، فرمانروای چین شمالی به وقع پیوست که در همه جا پیروزی از آن مغولان بود. کشتار، مثله کردن، آتش افروزی و بی‌حرمتی‌های فراوانی در اثنای این منازعات از سوی مغولان اعمال شد. نبرد نهائی در شهر تامکینگ رخ داد؛ التون خان یک هفته در شهر به مقاومت پرداخت و چون متوجه شد که اغلب لشکریانش کشته شدند و

مقاومت دیگر فایده‌ای ندارد با عده‌ای از زنان و فرزندان داخل خانه‌ای شد و دستور داد دورتا دور خانه را چوب ریخته و آتش زنند. مغول‌ها وارد شهر شدند و قتل و غارت بی‌اندازه‌ای انجام داده و غنائم فراوانی بدست آوردند. (۱۱) البته در جامع التواریخ ماجرای این یورش با اندکی اختلاف ذکر شده است از جمله اینکه آلتون خان در آتش نسوخته است بلکه احتمالاً خود را به دار آویخته و سپس او را دفن کرده‌اند. به هر حال این فتح برای مغولان ارزش بسیار زیادی در پی داشت. به طوری که توان مقاومت را از چینی‌ها گرفت و چندین شهر دیگر نیز به همین منوال یکی پس از دیگری گشوده شد. اوکتای اداره شهرهای تسخیر شده را به محمود یلواج سپرده و خود به همراه لشکریانش راه بازگشت در پیش گرفت. منابع تاریخی متذکر شده‌اند که اوکتای در شراب خواری بی‌نهایت افراط می‌کرد؛ از همین روی وضع مزاجی وی هر روز بدتر می‌شد تا اینکه درینجم جمادی الآخر سال ۶۳۹ ق در اثر افراط در شراب خواری جان داد. (۱۲)

تشکیل الوس جغتای

جغتای (۶۲۴ - ۶۴۰ ق) دومین فرزند چنگیز خان از بطن زن محبوب وی بورته به دنیا آمد. منابع عصر مورد نظر اطلاع چندانی از جزئیات زندگی وی در دوران کودکی و نوجوانی بدست نمی‌دهند. ولی همین قدر دانسته است که از دوران جوانی به فرمان چنگیز مامور اجرای یاسا و حافظ نظم انضباط در جامعه مغولی گردید. (۱۳) او از بابت ارث پدری ناحیه ایسی گول و حوضه رودخانه ایلی در جنوب شرقی دریاچه بالخاش و مرغزاران چو و تلاس و یا لااقل قسمت شرقی این نواحی را دریافت کرد. هنگامی که چنگیز از جنگ با سلطان جلال الدین خوارزمشاه باز می‌گشت زمام حکومت ماوراءالنهر و بعضی از قسمت‌های خوارزم، بلاد ایغور، کاشغر، بدخشان، بلخ و غزنین را تا کنار رود سند به وی سپرد. (۱۴) این مناطق به نام وی به اولوس جغتای مشهور شد. همانطور که گروسه نیز بدرستی یادآور شده، بخش اعظم اولوس جغتای تا سال ۶۵۸ ق/ ۱۲۶۰ م تقریباً تحت تابعیت مستقیم قآن‌های بزرگ قراقوروم قرار داشته است. تنها پس از این سالها بود که استیلای مستقیم جغتائیان بر این سرزمین‌ها برقرار شد و حتی اداره امور شهرهای مهم ماوراءالنهر همچون سمرقند و بخارا نیز مدت‌های زیادی برعهده در بار قراقوروم بوده است. (۱۵)

بنا به قول خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی هنگامی که چنگیز خان لشکریان خود

را قسمت می‌کرد سپاهی چهارهزار نفری به سرداری قراجار نویان از قوم برولاس (۱۶) در اختیار جغتای قرار داده، او را امیرالامراء سپاه کرد. (۱۷) بعدها نیز مورخان تیموری این قراجارنویان را جد تیمور دانسته و کوشیده‌اند تا بدینوسیله نسب تیمور را به چنگیز خان برسانند. در صورتی که تیمور مغول نبوده و مورخان برای مشروع جلوه دادن حکومت وی بر اولوس جغتای این گونه نسب سازی‌ها را مرتب کرده‌اند.

جغتای که مالک سرزمین ماوراءالنهر و برخی شهرهای همجوار آن گردیده بود از سال ۶۲۴ تا ۶۴۰ بر این سرزمین اعمال قدرت کرد. جوینی می‌نویسد محل اقامت جغتای و فرزندان و لشکریانش از سمرقند تا کنار بیش بالیغ، که مناطقی سرسبز و خوش آب و هوا به شمار می‌رفته، بود. بیلاق را در المالیغ و قشلاق را در قوناس به سر می‌برد؛ که به قول جوینی بهار و تابستان هایش همچون بهشت است. جغتای دستور داده بود در آن منطقه استخرهایی که به آن "گول" می‌گویند برای مرغابی‌ها بسازند و همچنین روستایی به نام "قتلغ" به دستور وی ساخته شده بود که محل استراحت وی بود. جغتای پائیز و زمستان را نیز در "مراوریل ایلا" که در حوضه رودخانه ایلی واقع بود روزگار می‌گذرانید. در سراسر این مناطق انبارهایی از خوراکی و نوشیدنی ساخته شده بود. زندگی جغتای مدام به تماشا و عیش و عشرت و معاشرت با زنان زیباروی می‌گذشت. (۱۸) با وجود اینکه وی برادر بزرگتر بوده اما به حکم وفاداری به اصول یاسا، احترام فراوانی برای برادر کوچکتر خود، اوکتای قائل بوده است. و در تمام مدت عمر از متابعت و حمایت او دست نکشید. (۱۹)

همانطور که گفته شد جغتای مامور اجرای دقیق یاسا و یوسون چنگیز خان بود. او در این راه آن چنان افراط نمود که مسلمانان از دست اقدام‌های ضد اسلامی وی به ستوه آمده بودند. جوزجانی در همین ارتباط می‌نویسد: "جغتای ملعون پسر دوم چنگیز بود او مردی ظالم و سایس و قتال و بذکردار بود، و هیچکس از فرماندهان مغل از او مسلمان را دشمن تر نبود نخواستی که هیچ آفریده نام مسلمان گیرد مگر به بدی و در همه قبایل او امکان نبود که هیچکس گوسفند را بر سنت مسلمانی ذبح کند. همه مردار کردند، و گزاردن نماز مجال نبود هیچ مسلمان را، و پیوسته اکتای را بر آن داشتی که مسلمانان را به قتل باید رسانید. و از ایشان باید که هیچ باقی نماند..." (۲۰) جغتای تکالیفی که مغایر با شرع و عقل بود نسبت به مسلمانان تحت قلمروش روا داشت. او مسلمانان را وادار می‌کرد تا گوشت مردار بخورند و از ذبح شرعی گوسفندان پرهیز نمایند. می‌گویند در آن

سالها مدتها در خراسان و ماوراءالنهر کسی جرات نکرد گوسفندی را به صورت آشکار ذبح شرعی کند؛ بلکه گوسفند را خفه کرده بعد گوشت او را می‌خوردند. (۲۱) وی با دست زدن به یک رشته رفتارهای ضداسلامی خشم مسلمانان را برانگیخت.

حکومت جغتای بر اولوسش با فرمانروائی اوکتای بر مغولها همزمان بود و حضور قان مانع از سخت گیری‌های بیشتر وی می‌شد. زمانی که اوکتای درگذشت در بار جغتای مرجع امراء و شاهزادگان و بزرگان شد. اما این وضعیت چندان دوام نیاورد. زیرا وی گرفتار بیماری لاعلاجی شد که هر قدر پزشک‌ها کوشیدند موفق به مداوای وی نشدند. سرانجام در سال ۶۴۰ ق جان داد. (۲۲)

ماوراءالنهر که بی‌مبالغه یکی از دلگشایترین و زیباترین مناطق ایران پیش از حمله مغول، خصوصاً عهد سامانیان، بود و شهرهای مهم آن سمرقند و بخارا و خوارزم مهد فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی به شمار می‌رفت، در اثر یورش مغول‌ها به ویرانی کشیده شد و شهرهای مهم آن تقریباً از سکنه خالی شد. این روند ویرانگرانه در دوره فرمانروائی جغتای بر ماوراءالنهر افزون تر شد. سمرقند که زمانی مرکز فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی بود رونق خود را از دست داد. خاندان جغتائی تا پایان دوره فرمانروایشان (۷۶۳ق.) به صورت صحرائشینی و بیابانگردی به زندگی اجتماعی خود ادامه دادند. خان‌های جغتائی مظهر و نماینده مغول‌های واپس مانده و متحجر بودند و علائم و آثار عقب ماندگی در زندگی آنها از هر حیث پدیدار بود. به قول گروسه این خاناتی که به نام پادشاه آن جغتای نامیده شد، همان سرزمینی است که سابقاً گورخانان قراختائی بر آن سلطنت کردند. مانند همان دولت قراختائی این بار نیز سلطنت مغولان بر روی سرزمینی ترک جای گرفته و عملاً خانات جغتائی سلطنتی مغولی بود در ترکستان. (۲۳)

جانشینان جغتای

از میان تعداد زیاد فرزندان و فرزندزادگان جغتای، قراھولاکو نوه وی، به جانشینی برگزیده شد. اما با مرگ اوکتای و انتخاب گیوک به جانشینی این وضع چندان دوام نیاورد. زیرا گیوک پس از بر تخت نشستن قراھولاکو را از ریاست الوس جغتای معزول و این مقام را به ییسو واگذار نمود و گفت: "با وجود پسر نواده چگونه وارث باشد." (۲۴) ییسو منگو به صورتی مفراطاً به شرابخواری مشغول بود و وظایف حکومت داری را همسرش و وزیر وی به نام امام بهاء الدین مرغینانی انجام می‌دادند. ییسو همچنان در قدرت بود تا آن که

منگوقاآن (۶۴۸-۶۵۷ق) بر تخت نشست. چون ییسو با این انتخاب موافق نبود بنابراین منگو قاآن با استناد به وصیت قبلی، قراهلاکو را به مقام خانی الوس جغتای منصوب کرد. اما ظاهراً در اثر رقابت‌های جاننشینی میان فرزندان و نوادگان جغتای و دخالت‌های قاآن‌های قراقوروم و بدون آگاهی از چند و چون آن ناگهان قراهولاکو درگذشت. و چون فرزند وی کوچک بود حکم اولوس جغتای از طرف منگو برای همسر قراهولاکو یعنی اورغنه خاتون (۶۴۹-۶۵۹ق) صادر شد. با مرگ منگو قاآن در سال ۶۵۷ ق بر سر تصاحب قاآنی میان برادران وی، اریق بوکا و قوبیلای کشمکش و دودستگی در گرفت. اورغنه خاتون از اریق بوکا حمایت کرد. قوبیلای کوشید تا اولوس جغتای را تصرف نماید. اما دخالت‌های اریق بوکا در اولوس جغتای مانع از دست درازی‌های قوبیلای شد. الغو فرزند بایدار پسر جغتای که نزد اریق بوکا پرورش یافته بود به مقام خانیت برگزیده شد و نواحی المالغ را دریافت نمود. (۲۵) هدف اریق بوکا از فرستادن الغو به ماوراءالنهر و ترکستان ایجاد سدی دفاعی در برابر حمله احتمالی هلاکو به پشتیبانی از قوبیلای بود. بدین گونه بود که الغو وارد اولوس جغتای شد و حکومت را از دست اورغنه خاتون گرفت. الغو از اختلاف و جدائی که بین قوبیلای و اریق بوکا به وجود آمده بود استفاده کرده و برای نخستین بار در تاریخ سیاسی اولوس جغتای، وی کوشید تا مانند خانی مستقل و خودمختار عمل نماید. الغو موفق شد به سرعت قدرت خود را بر متصرفاتی که اولوس جغتای شناخته می‌شد تثبیت کند. وی خوارزم را نیز که به اولوس جوچی تعلق گرفته بود متصرف شد. اریق بوکا که بر او سمت ریاست و پادشاهی داشت چندین نفر مامور به اولوس او فرستاده بود تا مالیات‌ها را جمع آوری و مهمات و اسلحه جنگی را بگیرند و چهارپایان و اسب و شتر را گرد آورند و نزد وی ببرند. الغو چشم طمع به آن اموال دوخته بود و هرچه جمع آورده بودند تصاحب نمود وی فرستادگان را کشت و خود را طرفدار قوبیلای اعلام نمود. (۲۶) اریق بوکا که احساس می‌کرد به او خیانت شده مبارزه‌ای را علیه الغو آغاز کرد. اما پس از چند پیروزی کم اهمیت سرانجام از دشمنی با الغو دست کشید و با وی آشتی کرد. واقعه عجیبی در این زمان بروز کرد که عامل مهمی شد جهت تحکیم هرچه بیشتر پایه قدرت جغتائیان در ماوراءالنهر و ترکستان، و آن ازدواج الغو با اورغنه خاتون و انتصاب مسعود یلواج به وزرات امور مالی. این دیوان سالار ایرانی مسلمان با شایستگی توانست در بخارا و سمرقند منابع مالی زیادی بدست آورد و با کمک آن الغو و اورغنه

خاتون توانستند یک سپاه کامل فراهم سازند. از این زمان به بعد خانات جغتائی توانستند از تحت قیمومت و مطاوعت شدید خان‌های بزرگ رهائی یابند. الغو خانات جغتائی را توسعه داد و شهر اترار را از دست خان قبچاق بیرون کرد و سمرقند را نیز بر اولوس خود افزود. (۲۷) با در نظر گرفتن اقدامات الغو دوران حکومت وی را از نظر سیاسی می‌توان دوره‌ای درخشان دانست. پس از مرگ الغو همسرش اورغنه خاتون با همکاری سایر امرای الوس پسرش مبارک شاه را به جانشینی برگزیدند. تاریخ گزیده می‌نویسد وی به حکم قویلای قان انتخاب شد. حکومت مبارک شاه چندان نپایید. چرا که براق پسر ییسو از نوادگان جغتای حکم فرمانروائی بر الوس جغتای را دریافت کرد. (۲۸)

آنچه در حوادث این زمان ماوراءالنهر حائز اهمیت است رشد اسلام در ماوراءالنهر و گرایش مغولان جغتائی به اسلام است. به طوری که یکی از عوامل مؤثر در به قدرت رسیدن فرمانروایان جغتائی در اسلام پذیری آنان بود.

تاریخ سیاسی ماوراءالنهر از این زمان تا ظهور امیر تیمور در سال ۷۷۱ق در سمرقند عبارت است از جنگ و منازعه دائمی میان جغتائیان با خان‌های اردوی زرین، ایلخانان حاکم بر ایران و قان‌های مغولستان و چین. جغتائیان به شیوه بیابانگردی و صحرانشینی زندگی می‌کردند و نماینده مغولان سنتی و اصیل بودند که مفاهیم زندگی شهر نشینی را درک نمی‌کردند. آنها هرگز به فکر ایجاد یک شهر مرکزی که دارای تشکیلات اداری و دیوانی و دیگر لوازم ضروری حکومت باشد برنیامدند. اساساً برای جغتائیان مرزهای جغرافیائی معنایی نداشت. آنها پیوسته در حال حرکت و تغییر مکان بودند. و اسکان آنها در مکانی ثابت با خلق و خوی بیابانگردی آنها جور نمی‌آمد. (۲۹)

جغتائیان خصوصاً از زمان فرمانروائی براق خان (۶۶۴ ق / ۱۲۶۶م) توجه خود را به خراسان معطوف کردند. براق با اعزام مسعود بیک به دربار اباقاخان این گونه وانمود کرد که مایل است قلمرو خود را تحت حمایت ایلخان قرار دهد. اما به زودی خبر رسید که براق از رود جیحون گذشته و به قلمرو ایلخان حمله کرده و تا نیشابور پیش آمده است. بدین گونه آشکار شد که پیام مسعود بیک حيله‌ای بیش نبوده است. براق پس از نبردهای نافرجام با قایدو؛ فرمانروای قلمرو اکتای؛ به خراسان غنی چشم دوخت و سیاست دیرینه خان‌های ترکستان را در پیش گرفت. قایدو که می‌دید دشمنش با این لشکرکشی سرگرم می‌شود براق را تقویت کرد. و گروهی از سپاهیان خود را در اختیار وی گذارد. اما این سپاهیان

ماموریت داشتند تادر لحظه حساس وی را تنها گذارند. (۳۰)

انحطاط فرمانروائی جغتائی

انحطاط سیاسی جغتائیان از زمان روی کار آمدن قزان سلطان در سال ۷۳۳ ق آغاز شد. منابع تاریخی نظر مساعدی نسبت به این خان جغتائی نشان نمی‌دهند. شرف الدین علی یزدی می‌نویسد: " چون بر سریر خانی قرار یافت دست تسلط و تعدی برگشاد و پای طغیان از جاده عدل و نصفت بیرون نهاد و الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم، خلایق از آسیب ظلم او به جان آمدندو مردم از شکایت بیدادش به فغان، چه سیاست قهر به افراط داشت، چنانچه امرای الوس را به قوریلتهای طلب داشتی هر کس از غایت وهم در خانه خویش رسم وصیت به جای آوردی و بعد از آن متوجه شدی." (۳۱) سیاست خشن وجسورانه قزان سلطان امرای بزرگ ترک را بر ضد وی به تکاپو واداشت. امیر قزغن یکی از این امیران با برخی از امرای الوس جغتای متحد شده دست به شورش زد. وی در صدد برآمد تا با گردآوری لشکری به جنگ با قزان سلطان برود. در سال ۷۴۶ ق میان طرفین جنگی سخت در گرفت که در حین آن تیری به چشم امیر قزغن اصابت کرد و او را از یک چشم کور کرد. قزان سلطان به جنگ ادامه ندادو به تختگاه خود ماوراءالنهر عقب نشست. و چون فصل سرما و یخبندان بود اکثر چهاربایان لشکر وی تلف شدندو این وضع به اطلاع امیر قزغن رسید. وی مجدداً لشکری گرد آورده به طرف شهر قرشی حرکت کرد. در سال ۷۴۷ ق جنگ دیگری میان آنها در گرفت که این بار امیر قزغن موفق شد قزان سلطان را شکست دهد و خود پادشاه بلامنازع الوس جغتای گردد. (۳۲)

اولین اقدام امیر قزغن پس از پیروزی انتصاب دانشمند اوغلان، از نسل اوکتای، به خانی الوس جغتای بود. این کار امیر قزغن در واقع خاتمه بخشیدن به مشروعیت و رسمیت خاندان جغتائی بر ماوراءالنهر و ترکستان بود. با وجود این امیر قزغن پس از دو سال دانشمند اوغلان را به بهانه این که از نسل جغتای نبود کشت و بیان قلی از نسل دووآ خان را بر سریر خانی بنشانند و: " به استقلال جمیع ماوراءالنهر تا سرحد کاشغر به دست فرو گرفت. اختیار سلطنت به اعتبار امارت مبدل شد." (۳۳)

منابع تاریخی از دوران حکومت امیر قزغن به نیکی یاد کرده‌اند. شرف الدین علی یزدی می‌نویسد: " مدت سلطنت او ده سال متمادی شد و امیر قزغن به ضبط مملکت و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حوایج جمهور به نوعی قیام نمود که آثار مفاخر

او طراز تواریخ سلاطین رفیع مقدار زبید. و ذکر خصال پسندیده‌اش دیباچه مآثرملوک گردون اقتدار. به روزگار فرخنده آثارش دست هیچ ظالم حلقه تشویش بر در خانه رعیتی نزد و پای هیچ ستم پیشه‌ای ساحت سرای کسی به گام مناقشه و مزاحمه نسپرد." (۳۴)

دوران حکومت امیر قزغن مصادف با تجزیه حکومت ایلخانان در ایران بود. بدین معنی که بعد از مرگ ابوسعید (۷۳۶ ق) آخرین ایلخان بزرگ ایران چون فرزند ذکوری نداشت امرای بزرگ ترک و مغول و ایرانی دم از استقلال زدند و هریک قسمتی از سرزمین ایلخانان را به خود اختصاص دادند. دولتشاه سمرقندی می‌نویسد: "پس از فوت ابوسعید آخرین ایلخان مغول ایران انقلاب کلی حاصل شدو امنیت رخت بر بست و فتنه دائم بیدار شد. چون سلطان را خلفی و ولیعهدی نبود که بر مستقر خانی قرار گیرد و امرای اطراف تغلب بنیاد کردند و دم از استقلال زدند. هر سرداری سلطانی شد و هر شحنه به امیری قانع نمی‌شد. ملوک طوایف عبارت از این است، و در آذربایجان شیخ امیرحسن چوپانی، و شیخ حسن جالایر خروج کردند، و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت، و در خراسان سربداران بدیل خانان شدند... و غوغای جانی قربانی در مرو و طوس و...." (۳۵)

امیر قزغن که از اوضاع آشفته حاکم بر عرصه سیاسی ایران آگاه بود، از نزاعی که میان ملک معزالدین بن حسین حاکم هرات با شیخ حسن جویری و وجیه الدین مسعود سربداری پیش آمده بود، استفاده کرده به هرات لشکر کشید. پس از جنگ‌هایی که میان آنها در گرفت ملک معزالدین شکست خورد و اطاعت امیر قزغن را پذیرفت و بدین وسیله در حکومت هرات همچنان پایدار ماند. پس از این واقعه امیر قزغن به ماوراءالنهر بازگشت. (۳۶)

تقریباً در همان زمانی که قدرت مرکزی ایلخانان ایران با مرگ ابوسعید در هم شکسته شد، همسایه شرقی ایلخانان، یعنی الوس جغتای نیز شکست شدید سیاسی و مذهبی را متحمل شد. این خان نشین به دو نیمه تقسیم شد که یکی از آنها در مغولستان یعنی حوضه رود ایلی در شرق ترکستان بود؛ سرزمینی که سخت به سنت مغولی وفادار بود، به طوری که حتی اسلام نتوانست در آنجا ردپائی بجای گذارد. و دیگری در ماوراءالنهر بود. که جمعیت آن شامل مغولان ترک زده‌ای بود که شمار عظیمی از آنان به اسلام گرویده، که به قراؤناس مشهور گردیدند، یعنی مغولان دورگه و مختلط. (۳۷) امیر قزغن رئیس اشراف نظامی ترک که سرزمین واقع در اطراف سالی سرای واقع در ساحل

شمالی آمودریا جزء اقطاع وی بود، علیه قزان سلطان عصیان نمود. وی در صدد بود بار دیگر شهرهای الوس جغتای را تحت حکومت خویش متحد و یکپارچه سازد. وی کوشید با امراء و اشراف ماوراءالنهری همداستان شده و به سوی ایران لشکرکشی نماید. اما اجل گریبانش گرفت و در پی یک توطئه درباری به سال ۷۵۹ ق به قتل رسید. (۳۸)

بعد از مرگ امیرقزغن پسرش امیرزاده عبدالله به جای وی نشست و امراء اطاعت او را پذیرفتند. امیرزاده عبدالله سمرقند را مرکز حکومت خود قرار داد، و بویان قلی را که قبلا از سوی پدرش خان الوس جغتای اعلام شده بود با خود به سمرقند برد. اما به زودی به زن او طمع کرد و خود او را کشت و جسدش را در جوار مزار شیخ سیف الدین باخرزی دفن کردند. این اقدام عبدالله باعث کناره گیری گروهی از امرای بزرگ ترک از وی شد. امیر بیان سلدز از ملازمت و همراهی با امیر عبدالله متنفر شد و از او کناره گرفت. وی لشکری گردآورد و در نواحی شهر کش به جنگ با امیر عبدالله شتافت. در همین زمان امیر حاجی برلاس، رئیس طایفه برلاس، بالشکریان خود به امیر بیان سلدزیبوست. عبدالله شکست خورد و از مکرکه جنگ گریخت و برای همیشه از عرصه سیاسی ماوراءالنهر بیرون رفت. حکومت ماوراءالنهر برای مدت کوتاهی به دست امیر بیان سلدز افتاد. اما وی باینکه مردی سلیم النفس و بی آزار بود ولی در امر حکومت و مملکت داری نالایق و بی کفایت بود. او مدام به شراب خواری و همنشینی با زنان زیباروی اشتغال داشت، و از آنچه بر قلمروش می گذشت بی اطلاع و غافل بود. از همین روی: "نوابر فتنه و آشوب در مملکت توران و بدخشان و اندخود و شبرغان اشتعال یافت. از امراء و نوئینان هر که در هر مقامی ریاست استبداد و استقلال برافراشت و به خامه پندار برلوح ضمیر رقم سروری و سرداری بنگاشت." (۳۹)

در چنین هنگامه ای اوضاع سیاسی - اجتماعی ماوراءالنهر به شدت آشفته و از هم گسیخته گردید. هر یک از امراء در هر مقامی که بود پرچم استقلال برافراشته و شهر و دیاری را در قبضه اقتدار خود گرفت. شهر کش و نواحی اطراف آن که از قدیم در اختیار آباء و اجداد تیمور بود همچنان در تصرف امیر حاجی برلاس (یکی از بنی اعمام تیمور) باقی ماند، خجند به تصرف امیر بایزید جلایر در آمد. امیر حسین پسر امیر مسلا پسر امیر قزغن، که مدعی منصب جد خود بود، کابل، غزنین و برخی از ولایات را به تصرف خود درآورد. اولجای بوغای در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان دم از استقلال خواهی زدند.

امرای بدخشان خودمختار شده سر به طاعت هیچکس نمی‌سپردند، و کیخسرو و اولجایتو اپردی در ولایت ختلان و ارهنگ همین راه را در پیش گرفتند؛ وسایر امراء نیز هریک به طریقی دم از استقلال خواهی زدند. بدین گونه دوره‌ای از جنگ‌های داخلی سخت و شدید مکرراً میان طوایف مختلف ترک و مغول در الوس جغتای به ظهور پیوست، که به قول شرف‌الدین علی یزدی "القصه به سبب هرج و مرج الوس جغتای آتش بلاء بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشانی مبتلا و گرفتار ماندند." (۴۰)

یورش تغلق تیمور به ماوراءالنهر

این بود اوضاع سیاسی ماوراءالنهرمقارن ظهور تیمور، اما در مغولستان وضع به گونه‌ای دیگر بود. بدین معنی که از سوی یکی از مهم‌ترین طوایف مغول، یعنی دوغلات‌ها، تلاش‌هایی صورت گرفته بود تا مجدداً سلطنت جغتائی را مستقر گردانند. بنا به گزارش میرزا محمد حیدر دوغلات شخصی موسوم به "توغلقتمورخان (تغلق تیمور)" پسر ایسان بوغا خان پسر دوا خان از نوادگان جغتای، که به قدرت رسیدنش با شرح افسانه‌مانندی توأم شده توانسته بود با کمک امیر بولاجی که در نواحی شرقی مغولستان فرمانروائی می‌کرد، به منصب خانی الوس جغتائی برنشانده شود. (۴۱) همانطور که گروسه نیز اشاره کرده ظاهراً رؤسای قبیله دوغلات در نظر داشته‌اند که شخصی از نسل جغتای را به منصب خانی بنشانند و او را به عنوان وارث و جانشین مشروع خاندان جغتائی در برابر شعبه جغتائی ماوراءالنهر جلوه گر سازند. (۴۲)

به هر حال پس از آن که تغلق تیمور توانست پایه‌های فرمانروائی خود را در مغولستان تحکیم نماید به فکر افتاد که حقوق خودش را در قسمت غربی "یورت" جغتائیان نیز مطالبه نماید. همانطور که پیش از این نیز ذکر آن گذشت در آن زمان ماوراءالنهر کاملاً در هرج و مرجی نظامی غوطه ور بود و هیچ نیروی مقاومتی در برابر یک تهدید خارجی وجود نداشت. بنابر فرصت پیش آمده تغلق تیمور در ربیع الثانی سال ۷۶۱ ق / ۱۳۶۰م به ماوراءالنهر یورش برد و چون مقاومتی سازمان یافته در برابر خود ندید به سهولت آنجا را مسخر نمود. برخی از امراء مقاومت را بیهوده دانسته خود را تسلیم کردند و برخی دیگر همچون امیر حاجی برلاس، که ابتدا تصمیم بر مقاومت داشت، اما چون

نیروی خود را در برابر کثرت سپاه و تجهیزات تغلق تیمور ناکافی دید فرار را بر قرار ترجیح داد و ایل و طایفه را در شهر کش (شهر سبز) باقی گذارد و خود به خراسان گریخت. در همین مهاجرت تاریخی بود که اقبال تیمور درخشیدن گرفت. وی که در آن زمان جوانی حدوداً ۲۵ ساله بود؛ همراه امیر حاجی برلاس به سر می‌برد. او با " رای ثاقب و شجاعتی کامل " خطاب به عموزاده خویش امیر حاجی برلاس اظهار نمود اگر ایل و طایفه بدون حاکم بماند آسیب‌های جبران ناپذیری به مردم و الوس می‌رسد: " صواب آن است که چون شما به جانب خراسان خواهید رفت من به طرف کش بازگردم و الوس را استمالت داده از آنجا به خدمت خان روم و امراء و ارکان دولت را به بینم تا ولایت خراب نشود و رعایا که ودایع حضرت آفریدگارند به زحمت و تشویش نیفتند. " (۴۳)

امیر حاجی برلاس که توقع شنیدن چنین سخنانی را از تیمور نداشت، اظهار شعف نموده اجازه بازگشت به شهر کش را به او داد. تیمور نیز بلادرنگ به زادگاه خویش مراجعت کرد و پیش از آن که لشکریان و امرای تابع تغلق تیمور موفق به غارت و تخریب شهر کش و الوس برلاس شوند تیمور خود را به امرای خان رساند و با ابراز سخنان شیرین و فریبنده نظر مساعد آنها را جلب کرد و نسبت به تغلق تیمور خان اظهار مطاوعت نمود. بدین ترتیب وی با " امیران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارقه فره ایزدی در جبین مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را به انواع اعزاز و اکرام گرامی داشتند و او را بر اظهار متابعت خان ستایش‌ها نمودند و تومان امیر قراجار و ایالت کش با توابع و اواحق بر او مقرر شد. او از میامن رای عقده گشایش سیل قهر و بلا که رو به آن دیار نهاده بود بازگشت. و باران لطف و احسان که امید ساکنانش از آن گسسته بود باریدن آغاز نهاد. " (۴۴)

همچنان که به خوبی قابل تشخیص است صاحب ظفرنامه ستایشگر و مداح تیمور بوده و با آوردن این گونه گزارش‌ها در واقع قصد داشته است تا برای حکومت آتی تیمور در ماوراءالنهر، مشروعیتی سیاسی دست و پا کند. به هر تقدیر تیمور با کسب اجازه از عموزاده خویش و تأیید خان جغتائی توانست جایگاه خود را به ریاست طایفه برلاس در شهر کش ارتقاء دهد. اما این وضع به زودی تغییر کرد. چون تغلق تیمور به مغولستان بازگشت ماوراءالنهر دوباره به وضع سابق گرفتار شد. اما این بار امیر حسین نبیره امیرقزغن مدعی اصلی حکومت بود که چون موقعیت را مناسب تشخیص داد لشکری انبوه

گرد آورده از کابل بیرون آمد تا انتقام عمومی خویش امیرزاده عبدالله را از امیر بیان سلدوز بگیرد. او برای این کار از امیر تیمور و امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری نیز کمک گرفت. امیر بایزید برای جلب نظر تغلق تیمور عازم اردوی او شد. امیر تیمور و امیر خضر یسوری به یاری امیر حسین شتافته و از قهله که آن را در بند آهنین گویند گذشتند. آنها به اتفاق عازم حصار شادمان، که امیر بیان سلدوز در آنجا پناه گرفته بود، شدند. اما وی چون یارای مقاومت نداشت متواری شده به بدخشان گریخت. امیر حسین و متحدانش در تعقیب وی تا بدخشان رفته و آن شهر را نیز مسخر نمودند. پس از این پیروزی هریک از آنها به ولایت خویش معاودت نمودند. در همین زمان تحرکات نظامی دیگری در ماوراءالنهر به وقوع پیوست که هر چه بیشتر به اغتشاش و نا امنی آن مناطق دامن می‌زد. زمانه ظهور ابرشخصیتی را نوید می‌داد که بیاید و به این اوضاع نابسامان و لجام گسیخته پایان بخشد. امیر تیمور که مقدر بود چنین نقشی را در آینده‌ای نه چندان دور ایفا نماید، مراحل آغازین رشد و ترقی خود را می‌پیمود. امیرحاجی برلاس از خراسان به ماوراءالنهر بازگشته و با گردآوردن سپاه و نیرو مجدداً توانست در جنگ‌هایی که با تیمور به عمل آورد بر شهر کش مسلط شود. تیمور که متحدانش را از دست داده بود به قول یزدی ".... صله رحم را ملاحظه فرموده با امیر جاکو روانه شد و به امیر حاجی برلاس ملحق گشت." (۴۵)

ماوراءالنهر در یک چنین اوضاعی گرفتار بود که تغلق تیمور ناچار شد دوباره برای برقرار ساختن نظم و امنیت در سال ۷۶۲ق به ماوراءالنهر بازگردد. در موقع ورود وی به خجند امیر بایزید جلایر مقدم او را گرمی داشت و خود را مطیع و منقاد او معرفی کرد. امیر بیان سلدوز نیز اطاعت او را پذیرفته به رسم استقبال تا سمرقند رفت. امیر حاجی برلاس این بار به خدا توکل کرد و به پیشواز خان رفت. اما در همین زمان خان جغتائی دستور کشتن امیر بایزید را صادر کرد. امیر حاجی متوهم شده دوباره به خراسان متواری شد. اما در روستای جوین از ولایت سبزوار جمعی از اشرار او را به قتل رساندند. این واقعه سبب شد که تیمور با تأیید تغلق تیمورخان صاحب بلا معارض شهر سبز (کش) و رئیس قبیله برلاس شناخته شود. تغلق تیمور برای ایجاد نظم و امنیت در ماوراءالنهر ناچار از سرکوب امیر حسین قزغنی، که شهرهای بلخ، قندوز، بدخشان و کابل را در تصرف خود داشت، بود. از همین روی وی با لشکری فراوان عازم جنگ با وی شد. امیر حسین شکست خورد و شهر قندوز تسخیر و غارت شد. تغلق تیمورخان تا هندوکش پیش رفت و شهرهای آن نواحی را نیز غارت کردند و

بهار و تابستان را در آن سرزمین گذرانید. او سپس به سمرقند بازگشت و پسرش الیاس خواجه را به آن شهر منصوب کرد. امیر بیکجیک و امیر تیمور را مشاور و ملازم او قرار داد و خود به مغولستان بازگشت. و به قول میرخواند " چون از فحای گفتر و کردار پادشاه کامکار یعنی امیر تیمور گورکان آثار رشد و اقبال و علامت ترفع و جلال مشاهده فرمود، رتق و فتق و مهام آن مملکت را به رای زرین و فکر دوربین او مفوض گردانیده خود در عین عظمت و حشمت به مستقر سریر سلطنت مراجعت نمود." (۴۶)

بدین گونه در ظاهر وحدت خانات سابق جغتائی تحت اداره یک خان جدید و رعب انگیز بار دیگر تجدید شد. اما تنها پس از ۹ سال بعد، یعنی سال ۷۷۱ ق همین تیمور که به عنوان مشاور نایب السلطنه سمرقند منصوب شده بود به عمر خاندان جغتائی پایان داد، و عصر جدیدی را در تاریخ سیاسی - اجتماعی ماوراءالنهر و ایران به وجود آورد.



پی‌نوشت

۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ جامع التواریخ؛ به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۷، صص ۲۶۴ - ۲۹۲.
۲. ولادیمیر تسف؛ چنگیز خان؛ ترجمه شیرین بیانی، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۱۰۳.
۳. ساندرز؛ تاریخ فتوحات مغول؛ ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۶۰.
۴. جوینی؛ عطا ملک، تاریخ جهانگشای، جلد اول، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱.
۵. پطروشفسکی؛ و دیگران؛ تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران دوره مغول، ترجمه یعقوب آژند، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۵.
۶. جوینی؛ جلد اول؛ صص ۱۱۲ - ۱۱۶.
۷. میرخواند؛ تاریخ روضه الصفا، جلد هشتم؛ به تصحیح و تحشیه جمشید کیانف، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰، ص ۳۸۹۳.
۸. میرخواند؛ جلد هشتم؛ ص ۳۸۹۲؛ جوینی؛ جلد اول؛ ص ۱۴۲
۹. خواجه رشیدالدین؛ جلد اول؛ ص ۳۸۶
۱۰. همان؛ صص ۴۵۲ - ۴۵۳
۱۱. جوینی؛ جلد اول؛ ص ۱۵۰
۱۲. جوینی؛ جلد اول؛ ص ۱۶۰؛ خواجه رشید الدین؛ جلد اول؛ ص ۴۸۰
۱۳. خواجه رشید الدین؛ جلد اول؛ ص ۵۳۳؛ میرخواند؛ ص ۳۸۹۹
۱۴. میرخواند؛ ص ۳۸۹۹
۱۵. گروسه؛ رنه، امپراتوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۵۳۴.
۱۶. این قوم برولاس که ذکر آن در جامع التواریخ آمده نباید با قبیله برلاس که در شهر کش؛ در حدود سمرقند؛ مسکن داشتند و اصلاً ترک بوده‌اند و تیمور به آن منتسب است اشتباه شود.
۱۷. خواجه رشیدالدین؛ جلد اول؛ ص ۵۴۱.
۱۸. جوینی؛ جلد اول؛ ص ۲۲۶.
۱۹. میرخواند؛ ۳۸۹۹؛ خواجه رشیدالدین؛ جلد اول؛ ص ۵۴۲.
۲۰. جوزجانی؛ منهاج سراج؛ طبقات ناصری؛ به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۶۷.
۲۱. جوینی؛ جلد اول؛ ص ۲۲۷.
۲۲. همان؛ ص ۲۲۷؛ میرخواند؛ ص ۳۹۰۳.

۲۳. گروسه؛ ص ۵۳۵.
۲۴. خواجه رشید؛ جلد اول؛ ص ۵۶۹.
۲۵. وصاف؛ شهاب‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی، تحریر تاریخ وصاف؛ به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۱۰.
۲۶. گروسه؛ ص ۵۴۲.
۲۷. همان؛ ص ۵۴۴.
۲۸. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۵۸۶.
۲۹. همان؛ ص ۵۳۶.
۳۰. اشپولر؛ برتولد؛ تاریخ مغول در ایران؛ ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۷۳.
۳۱. شرف‌الدین علی یزدی؛ ظفرنامه؛ جلد اول؛ به کوشش محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، ص ۲۱ و نیز معین‌الدین نطنزی؛ منتخب التواریخ، به اهتمام پروین استخری، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳، ص ۹۵.
۳۲. همان؛ ص ۲۱ - ۲۲.
۳۳. معین‌الدین نطنزی؛ ص ۹۵.
۳۴. شرف‌الدین علی یزدی؛ ص ۲۲.
۳۵. دولت‌شاه سمرقندی؛ تذکره الشعراء؛ به همت محمد رمضان، تهران، پدیده، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۷۲.
۳۶. شرف‌الدین علی یزدی؛ صص ۲۳ - ۲۸؛ میرخواند؛ ص ۴۵۳۴.
۳۷. بی‌ترجکسن و دیگران؛ تاریخ ایران کمبریج؛ ویژه تیموریان؛ جلد ششم؛ ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۵۲.
۳۸. شرف‌الدین علی یزدی؛ جلد اول؛ ص ۲۹؛ گروسه؛ ص ۵۶۰.
۳۹. میرخواند؛ ص ۴۵۳۶.
۴۰. شرف‌الدین علی یزدی؛ جلد اول؛ ص ۳۳.
۴۱. میرزا محمد دوغلات؛ تاریخ رشیدی؛ به تصحیح عباس قلی غفاری فرد، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳، ص ۱۶.
۴۲. گروسه؛ ص ۵۶۲.
۴۳. شرف‌الدین علی یزدی؛ جلد اول؛ ص ۳۶ - ۳۴ و نیز معین‌الدین نطنزی؛ ص ۹۶.
۴۴. همان؛ ص ۳۶؛ معین‌الدین نطنزی؛ ص ۹۶.
۴۵. همان؛ ص ۴۱.
۴۶. همان؛ ص ۴۵ - ۴۴؛ میرخواند؛ جلد نهم، ص ۴۵۴۴.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی